

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard Woman

زن پیشواز

بهرام رحمانی

۱۸ اکتوبر ۲۰۱۲

معرفی کتاب «مرواریدهای پراکنده»

این کتاب براساس دفتر خاطرات خانم «سهیلا زنجانی» از سوی آقایان رووف راصع و نصرت الله دهقان تنظیم و انتشار یافته است. همان طور که در مقدمه ناشر نصرت الله دهقان آمده است: «مرواریدهای پراکنده داستان سه زن و سه نسل ایران و نمونه‌هایی از شکسته شدن احساسات، عواطف و شخصیت فردی و اجتماعی زنانی است که چون هم جنسان دیگر خود مجبور به پذیرش تلخ نابرابری‌ها در جامعه خود بوده‌اند.»

وی، می‌افزاید: «مرواریدهای پراکنده که بر اساس حوادث پراکنده در دفتر خاطرات خانم سهیلا زنجانی به وسیله این مؤسسه به شکل کنونی ارائه گردیده نمادهایی از زندگی واقعی سه نسل و سه نمونه‌ای از جو حاکم در زندگی زن ایرانی در ایران و استرالیا است که بی‌شک به این دو کشور محدود نمی‌گردد، زیرا جو موجود و حاکم که مردسالاری را تشویق می‌نماید در تار و پود بافت فرهنگی و اجتماعی جامعه نفوذ کرده معضلات و مشکلات احساسی، روانی و اجتماعی گوناگونی را بر قربانیان خود در هر گوشه دنیا اعمال نموده و می‌نماید.»

جلد کتاب «مرواریدهای پراکنده»، به زیبایی طراحی شده است در سمت راست آن، به ترتیب از بالا به پایین عکس مادر بزرگ، مادر و سوم، عکس خود سهیلا آمده است.

در اوائل سپتمبر سال جاری نخست در شهر ملبورن و سپس در شهر سیدنی استرالیا، به مناسبت کشتار دهه شصت، به ویژه قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و پی آمدهای اجتماعی این کشتارها سخنرانی داشتم.

هنوز دقایقی از آغاز سخنرانی‌ام در شهر ملبورن، نگذشته بود که مادر پیری که چرخ دستی در مقابلش بود و با آن حرکت می‌کرد توجه من را جلب کرد. چرا که این مادر گریه می‌کرد و زیر لب چیزهایی می‌گفت. می‌توانستم به طور حسی دلایل گریه و سخنان زیر لب او را بفهم. چرا که کاملاً واضح بود این مادر زجرکشیده و دنیائی غم و اندوه را با خودش حمل می‌کند و در زیر لب حکومت اسلامی را لعن و نفرین می‌نماید. من نمی‌توانستم چشم از این مادر رنج دیده بگیرم به طوری که چند بار بغض گلویم را گرفت و نزدیک بود در بالای سن و در مقابل آن همه جمعیت اشک بریزم. با این وجود به بهانه آب خوردن بغض خود را پائین دادم و توانستم چشم از او بگیرم و به سخنانم ادامه دهم.

در کنار این مادر، خانمی در حدود ۴۵ تا ۵۰ ساله نشسته بود و گاهی مادر را که اشکش قطع نمی شد به آرامی نوازش می داد. حدس زدم که این خانم باید کس و کار و یا دختر و عروس این مادر باشد.

در هر صورت هنگامی که سخنرانی ام تمام شد و نوبت استراحت رسید این مادر را در ته سالن و نزدیکی آشپزخانه دیدم که همان خانم نیز همراهش بود. از میان جمعیت یک راست به سوی وی رفتم و با او احوالپرسی کردم. اشک ریختن امانش نمی داد و همواره علیه حکومت اسلامی ایران، سخن می گفت. پس حدس من درست بود.

با صدای بلند به من می گفت که همیشه برای شما، دعا خواهم کرد که حرف های دل ما را می زیند! در این میان، خانمی که همراهش بود با متانت و آرامش به من گفت این مادر من است و خیلی دلش می خواست که سخنرانی شما را گوش کند. پس از چند لحظه کتابی را به من داد و گفت که این کتاب خاطرات من از مادر بزرگم و همین مادرم و خودم است. سه نسلی که خاطرات شان و زندگی شان مشابه هم بوده و دردها و رنج های زیادی را تحمل کرده اند اما هم چنان پس از هر شکستی دوباره روی پای خود ایستاده اند.

خانم سهیلا زنجانی، با همان وقار و متانتش گفت اجازه می دهید یک نسخه از این کتاب را به شما تقدیم کنم که من با خوشحالی استقبال کردم. باز گفت اشکالی ندارد یادداشتی بنویسم و امضاء کنم؛ حتما. وی در صفحه اول کتاب خاطراتش این جملات را نوشت: «به هم میهن گرامی ام بهرام رحمانی پیشکش شد. به امید پیروزی ملت بزرگ ایران»

در این لحظات بود که مجری برنامه ادامه جلسه را اعلام کرد؛ من از این مادر و دختر مهربان معذرت خواهی کردم و دوباره در ادامه جلسه، این بار برای سؤال و جواب در مقابل حضار قرار گرفتم. فکر می کنم قبل از این که جلسه تمام شود مادر و دختر رفته بودند. دو روزی که در شهر ملبورن بودم دیگر آن ها را ندیدم. اما برایم تحسین برانگیز بود که این مادر، با این سن و سال بالای ۸۵ یا ۹۰ سالگی به نظر می رسید، چگونه این همه ساعت و با حوصله در جلسه نشسته بود؟!

خاطرات سهیلا زنجانی و آن چه که بر او گذشته است بیان واقعی دردها و رنج ها و شکست ها و پیروزی های بسیاری از زنان ایران و جهان است. آن چه که در این کتاب مشوق خواننده است نه یأس و انزوا، بلکه مبارزه و دوباره ساختن زندگی خصوصی و اجتماعی به دنبال هر شکستی است.

همان طور که در صفحه ۲۶ خاطرات سهیلا آمده است: «... زورگویی حق مرد بود. دختر تا در خانه پدر بود باید پدر را حاکم بر سرنوشت خود می دانست و آن گاه که عروس می شد، شوهر نقش و سمت حاکمیت را به عهده می گرفت... او می دانست که اساس این روابط نادرست است و به زن ایرانی ستم روا می شود. اما «من» اخلاقی و اجتماعی او به عنوان زن، جزء کوچکی از کل «من» تو سری خور، خوار شده، اهانت دیده، تحقیر شده و ستم کش جامعه ایرانی و در درازای زمان بود. او نمی توانست علیه تمام این زنجیرهای سنتی قیام کند. جامعه مردسالار ایران، باور به خود را، در روح زن کشته بود.»

سهیلا، در تهران بزرگ شده و تحصیلات دانشگاهی اش را هم در آن جا به پایان رسانده است. نام مادرش فاطمه و پدرش اصغر است. او در خاطرات خود، با جسارت تحسین برانگیزی و بدون پرده پوشی به تمام ابعاد خوب و بد و ناکامی و پیشرفت خود و خانواده اش پرداخته است.

در صفحات ۳۴ و ۳۵ خاطرات سهیلا، پدرش اصغر این چنین توصیف شده است: «اصغر چهره دیگری داشت، زورگو بود، حرف حق سرش نمی شد، بدزبان بود... اصغر نیمه دوم روان جیران را ساخته بود. خود کوچک بینی و احساس حقارت، حقارت زن بودن و شاید همه سخت کوشی که جیران برای تحصیل، برای برانزده بودن و

داشتن موقعیت اجتماعی از خود نشان داده بود برای نفی همین حقارت ها بود که تا عمیق ترین زوایای روانش رخنه کرده بود.» (جیران اسم دوم سهیلا است)

هم چنان که در بسیاری از صفحات کتاب ۲۵۶ صفحه ای «مرواریدهای پراکنده» می خوانیم از هنگامی که حکومت اسلامی در ایران به قدرت رسیده با سرکوب انقلاب بی رحمانه دست آوردهای انقلاب ۵۷ مردم ایران، به خصوص گرایش‌های ارتجاعی مردسالاری را نیز بیش از پیش در جامعه تقویت نمود. این حکومت، کشتار هولناکی را آغاز کرد و خمینی، بینان گذار آن، اولین حملات خود را علیه زنان و آزادی های آنها و با فتوای اجباری شدن حجاب اسلامی، یعنی این نماد اسارت زن آغاز کرد.

همه مذاهب در طول تاریخ، به ویژه در اسلام زن ستیز بوده اند. هیچ کدام از کتاب های به اصطلاح «آسمانی» نظیر قرآن، انجیل و تورات زن را به عنوان یک انسان کامل و مستقل و صاحب جسم و زندگی خویش به رسمیت نشناخته اند. به روایت این کتاب های خرافی، زن موجودی است که خداوند او را از دنده چپ آدم آفرید تا آدم را از تنهائی در بیاورد. باز هم به روایت آن ها، حوا آدم را گول زد و از میوه ممنوعه خوردند و از بهشت خدا رانده شدند بنابراین، به زنان نباید اعتماد کرد و همواره آن ها باید در کنترل مردان و زیر فرمان آن ها باشند!

در دهه های اخیر، سیاست ها و اعمال زن ستیزی را که در حاکمیت جمهوری اسلامی؛ شیخ های عربستان سعودی، طالبان، القاعده، حزب الله و غیره می بینیم دوصد سیصد سال پیش در اروپا و غرب هم علیه زنان اعمال می شده اند. اما بساط ارتجاع مذهبی و حاکمیت سیاه کلیساها در غرب، با مبارزات و انقلابات پیگیر و مداوم جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویان و جوانان، هنرمندان، نویسندگان مترقی و سوسیالیست برچیده شد. اما در جامعه ما و به طور کلی در قاره های آسیا و آفریقا، سیاست ها و اعمال مردسالار و زن ستیز که به خصوص در افکار ارتجاعی مذهبی ریشه دارند، زنان به طور سیستماتیک سرکوب می شوند و حتی آن ها را از ابتدائی ترین حقوق انسانی شان، یعنی از انتخاب رنگ و مدل لباس شان نیز محروم هستند. به علاوه این که مأمورین ارگان های رنگارنگ حکومت اسلامی، زیر لوای «مبارزه با بدحجابی» هر روز در خیابان ها به زنان و دختران و جوانان توهین می کنند و برای آن ها پرونده غیرانسانی می سازند.

مسلم است که همه مذاهب و کتاب های آن ها، که خیلی هم زمینی هستند؛ خدائی هم در کار نبوده که آن ها را نازل کند توسط یک مشیت جنایت کار مذهبی و متجاوز نوشته شده اند و سده هاست که از سوی دربارهای خلفاء، پادشاهان و دیگر دم و دستگاه عریض و طویل مذهبی نسل به نسل این جهل و جنایت و خرافات را بازتولید شده اند و به جوامع تحمیل کرده اند. از این رو، یک شرط مهم به رسمیت شناختن برابری واقعی زن و مرد در همه شئون اجتماعی، از کانال نقد مذهب و کاملاً خصوصی قلمداد کردن مذهب، آن هم تا جایی که در درون خانواده نیز مردان مذهبی و مردسالار و زورگو به زنان و دختران آسیبی نرسانند، می گذرد.

به این ترتیب، زن ستیزی، آزادی ستیزی، آدم کشی و راه انداختن ترور و وحشت به ویژه علیه زنان، ریشه در عمق و بطن مذاهب دارند و مشوق اصلی مردسالاری در همه جوامع بشری، به ویژه در کشورهای اسلام زده هستند. از این رو، جامعه نباید اجازه دهد مذهب در حکومت، به ویژه دستگاه قضائی و آموزش و پرورش کشور دخالت کند.

هم اکنون سهیلا و مادرش فاطمه و پدرش اصغر با همدیگر در ملبورن زندگی می کنند. سهیلا، هم چنین چهار فرزند دارد و بار بزرگ کردن آن را نیز به تنهائی به دوش کشیده است. با این وجود و این همه مسؤلیت های سنگین خانوادگی و تأمین زندگی آن ها، سهیلا به حدی پشتکار داشت و قوی بود که در سال ۱۹۹۳، به عنوان دانشجوی رشته حقوق وارد دانشگاه مونش ملبورن گردید.

در صفحه ۲۳۶ خاطرات سهیلا درباره مسئولیت فرزندان و تحصیل آن ها، می خوانیم: «چهار سال دوره تحصیل را چگونه گذراند. زنی که ناگزیر بود برای ۴ بچه قد و نیم قدش هم مادر باشد و هم پدر. تمام کمبودها و نیازهایشان را به موقع برآورد. یکی را به مدرسه ببرد، دیگری را به کودکستان. دوقلوها را با شیرۀ جان خود تغذیه کند. به خرید برود، ساعات درس در دانشگاه حاضر باشد. به کتاب خانه برود و در میان انبوهی از کتاب ها غرق گردد. شب هنگام به درس های علی برسد. برای شیرین قصه بخواند یا بگوید. سیما و مینا را آماده خواب سازد و آن گاه به مرور درس های خود پردازد. شنبه ها و یک شنبه ها نیز که فرصتی برای استراحت بود، بچه ها را می برد رستوران، پارک و یا به ساحل نزدیک خانه. از خوشی آن ها لذت می برد و به بازیگوشی هایشان می نگریست.»

در صفحه ۲۳۸ این کتاب، آمده است: «در سال آخر تحصیلی، جیران به بیش از پنجاه و دو شرکت حقوقی، فرم Articles را فرستاد. ولی حتی یک تقاضای مصاحبه با او به عمل نیامد. در استرالیا از نظر حقوقی فرستادن Articles یک امر اجباری است...»

در صفحه ۲۳۹، تأکید شده است: «کدام شرکت به مادر چهار بچه حاضر است کار بدهد، آن هم با نمراتی که تعریفی ندارد و نهایتاً می توان به آن گفت متوسطه. اما او این کار را دنبال کرد. از مجموع ۵۲ فرم تقاضانامه ای که برای شرکت های مختلف فرستاده بود، تنها از یکی جواب مساعد گرفت و برای مصاحبه دعوت گردید. شرکت از محل زندگی چهار ساعت و نیم رانندگی فاصله داشت. این فاصله را پیمود و در محل مصاحبه حاضر شد. اما قبول نشد.»

در آخرین سطور کتاب مرواریدهای پراکنده در صفحات ۲۴۶ و ۲۴۷ نیز می خوانیم: «... شرکت با ایده و فکر جک شروع شد اما با کار مداوم و خستگی ناپذیر جیران موفق شده بود. جیران حالا به فوت و فن های کار وارد شده بود به خوبی از عهده مکالمه های تلفنی و جلب نظر متقاضیان برمی آمد زیرا با بیش از صد و پنجاه هزار نفر در این مدت تلفنی صحبت کرده و بیش از چهل هزار متقاضی را به وکلای گوناگون معرفی نموده است. جیران با پائین نگه داشتن خرج شرکت و کار شدید توانسته بود ۲۵ نفر را تعلیم داده و به استخدام درآورد. جیران حالا دیگر یک بانوی فعال و موفقی بود که به تنهایی از عهده اداره یک شرکت حقوقی موفق در قلب شهر ملبورن برمی آمد، او با کسب تجربیات حرفه ئی و سختی های زندگی از جیران سال های گذشته کیلومترها فاصله گرفته بود او حالا جیران دیگری بود. جیران احساس می کرد که چگونه زیستن را یاد می گیرد.

میزبان من در ملبورن خانواده عزیزی بودند که حسین و همسرش تانیا، که در دانشگاهی در کردستان عراق در رشته فلم و سینما تدریس می کند. خانم تانیا، با این که کرد عراقی است اما به فارسی نیز خوب تسلط دارد. دریا و دامون فرزندان آن ها، بسیار مهربان و با هوش هستند. دریا، فارسی حرف زدنش خوب است اما برادرش دامون انگلیسی حرف می زند و فارسی بلد نیست. اما هر دوی آن ها با والدین مهربان شان، کردی حرف می زنند. حسین اهل شمال ایران است اما به دلیل این که سال های طولانی در کردستان، مبارزه و زندگی کرده است. حسین، فلم های مستند می سازد.

در پایان جا دارد یک بار دیگر به سهیلا و مادرش و همه مادران ستم دیده، داغ دیده و رنج کشیده ای که هنوز هم در سنین بالا محکم و با قامتی استوار در مقابل تفکر ارتجاعی مردسالاری و حکومت جهل و جنایت و ترور و زن ستیز اسلامی ایستاده اند، درود بفرستم. در این جا، یک بار دیگر از همه دوستان و رفقایمان مانند عباس، زهره، محسن، زری، ریحانه، فریده، خسرو، فریده و...، که در ملبورن، از نزدیک با آن ها آشنا شدم و هم چنین رفقای عزیز در شهر سیدنی که دعوت کننده من به استرالیا بودند، صمیمانه سپاسگزاری کنم. همه این رفقاء، علاوه بر این

که در عرصه سیاسی علیه حکومت اسلامی پیگیرانه مبارزه می کنند در عرصه اجتماعی و شخصی شان نیز فوق العاده انسان های گرم، مهربان، صمیمی و مهمان نوازند که برای من آشنائی با آن ها، فراموش نشدنی است. کتاب «مرورندهای پراکنده»، خاطرات خانم «سهیلا زنجانی»، جالب و خواندنی است و شاید سرنوشت خیلی از انسان ها، یعنی تلخی ها و شیرینی های زندگی هایشان، شبیه زندگی و سرنوشت سهیلا باشد. علاقه مندان برای تهیه این کتاب، می توانند با آدرس زیر تماس بگیرند:

Century Press
P.O. Box 1309
Bundoora
Vic 3083
Australia

چهارشنبه بیست و ششم مهر [میزان] ۱۳۹۱ - هفدهم اکتوبر ۲۰۱۲